

1. Provisional translation of a talk by ‘Abdu’l-Bahá

Star of the West, 7 February 1913, III:18, pp. 11-12 (Persian pp. 4-5).

Varqá and his son (ibn Varqá)

The visit of ‘Abdu’l-Bahá to America, rejoiced and delighted the hearts of the believers. The Cause of God progressed day by day and the number of new believers increased. It can even be said that the climate of America improved.

‘Abdu’l-Bahá’s talk on Friday, May 31 1912, introducing, Áqá Mírzá Valíyu’lláh Khán Varqá, in His blessed residence at New York,¹ where a good number of people attended.

“Today, I would like to introduce you to Áqá Mírzá Valíyu’lláh Khán. This young man was the son of Áqá Mírzá Varqá. Mírzá Varqá was the son of Hájí Mullá Mihdí.

“Hájí Mullá Mihdí became a believer in Yazd. He consented to suffer severe blows and faced much persecution; several times he received the bastinado. Ultimately, he was compelled to leave his native land, setting out toward ‘Akká.

“On this long trek, which is a few times the distance from here to Chicago, he endured toil and afflictions. He travelled some of the way on foot and some of it on horseback. Along the way as he travelled on foot towards ‘Akká, he recited prayers, wept and wailed, and tenderly lamented the oppression meted out to the Blessed Beauty.

“Eventually, he reached Mazra’ih, located near ‘Akká. It was there that he died in a state of utmost detachment, absolute rapture, complete attention, and unmitigated ardour.

“I [‘Abdu’l-Bahá] myself constructed his resting place, which is in Mazra’ih, with my own hands.

“His son, Áqá Mírzá Varqá, from the time of his early youth, rather from his childhood, embraced the Cause of God and became a Bahá’í. He was truly blessed and victorious. His face was fixed on the Abhá Kingdom, and he was eloquent and articulate to the utmost. His speech was decisive; his arguments were evident. None could hold their own against him, and he would prevail over whomever he debated. Where both poetry and prose are concerned, he was unmatched in all of Iran. He was a celebrity of this age.

“Even Zillu’s-Sultán, the eldest son of the king, who had murdered several Bahá’ís, attested to me that Mírzá Varqá was the foremost individual of Iran and a man of consummate accomplishment.

¹ ?? ‘Abdu’l-Bahá was in Fanwood, New Jersey on 31 May 1912. He stayed at the home of Mr and Mrs Wm. H. Hoar and returned to New York the next day. (https://bahai-library.com/hopson_abdul-baha_new_york)—M.W.T.

“Later, Mírzá Varqá and his brother, Mírzá Ḥusayn ‘Alí, travelled long distances on foot and arrived at ‘Akká, where they were honoured with the privilege of meeting the Blessed Beauty.

“This was the first pilgrimage of Varqá. Afterwards, the Blessed Beauty instructed him to travel to Iran and teach the Cause of God. Mírzá Varqá returned to Iran and successfully promoted the divine Word in all its cities.

“Following this, the Ascension of Bahá’u’lláh occurred, after which Varqá and his two sons, Mírzá ‘Azízu’lláh and Mírzá Rúḥu’lláh, went to ‘Akká and stayed with me awhile. I later sent them from ‘Akká to Iran and instructed them to be engaged in teaching the Cause of God, so there they went, devoting their days to exalting the Word of God and spreading His sweet savours.

“Eventually, they reached Zanján, where Varqá and his son Rúḥu’lláh, who was twelve years of age, were arrested, put in chains, and thrown into jail. From there they were conducted, in shackles, to Tehran, where they were imprisoned.

“Then, while confined to a house in Tehran, those two esteemed souls were martyred with the severest inflictions of torment. While fettered, Rúḥu’lláh would lift up his chains, kiss them, and say, ‘I give Thee thanks, O my God, that on Thy Path Thou hast placed these chains upon my head. O God! Thou art the Capable, the Kind. Though I am but a child, make me firm and steadfast in Thy Cause.’

“In brief, those honourable souls were martyred in confinement. At the moment of his martyrdom, Rúḥu’lláh cried out, ‘Yá Bahá’u’lláh!’

“Those respected souls left behind two remnants for us: one, Mírzá ‘Azízu’lláh Khán; the other, Áqá Mírzá Valíyu’lláh Khán. [III:18:11, Pers. page 4]

“Mírzá Varqá was a person without like or peer. He was the embodiment of the love of God and one accepted at His most holy threshold.

“Therefore, recount their detachment and divine attraction, in particular the detachment of that child—how, filled with the love of God, and with what remarkable joy and spiritual ecstasy, he laid down his life and won a martyr’s death!

[Provisional translation by Nasser and Rezvan Saeedi. Amended by Adib Masumian, June 2022. Scans and Persian text of the speech are also available in *Khīṭábát-i-Ḥaḍrat-i-‘Abdu’l-Bahá*, vol. 2, pp. 107–109. (see <https://reference.bahai.org/fa/t/ab/KA2/>)]

2. Persian text transcript 1

Star of the West, 7 February 1913, II:18, pp. 11-12 (Persian pp. 4-5).

حضرت عبدالبها تشریف آوردند و دلها را زنده فرمودند. احبای الهی عددشان زیاد شد و امراله روز بروز در ترقی است حتی هوای آمریکا خیلی بهتر شده است
ورقا و ابن ورقا

نطق مبارک حضرت عبدالبها در بیت مبارک در نیویورک روز جمعه ۳۱ ماه می ۱۹۱۲ در معرفی جناب آقا میرزا ولی الله خان ورقا در حضور نفوس کثیره از یار و اغیار

امروز میخواهم آقا میرزا ولی الله خان را بشما معرفی کنم. این جوان پسر آقا میرزا ورقا است. میرزا >
ورقا پسر حاجی میرزا مهدی است. حاجی ملا مهدی در یزد مومن شد صدمات شدید قبول کرد اذیت ها دید
چوب ها خورد تا اینکه مجبور بر این شد که از وطن خود خارج شود. آمد رو به عکا در این راه بسیار
طولانی که تقریبا چند مقابل از اینجا تا شیکاگو است به تعب و بلایا گرفتار شد بعضی راه را پیاده و بعضی
راه سواره به عکا آمد و در تو ی راه وقتی که پیاده می آمد رو به عکا همه را مناجات می خواند گریه زاری
می کرد و بر مظلومیت جمال مبارک ناله و هنون می نمود تا اینکه به مزرعه رسید نزدیک عکا در آنجا وفات
فرمود در نهایت انقطاع در نهایت انجذاب در نهایت توجه در نهایت اشتعال قبر او را من بدست خود ساختم و
الان در مزرعه است پسرش آقا میرزا ورقا از بدایت جوانی بلکه از سن طفولیت در این امر داخل شد موفق
و موید بود توجه به ملکوت ابهی داشت و در نهایت فصاحت و بلاغت بود زبان او قاطع بود و دلیلش واضح
هیچکس نمی توانست مقاومت کند با هر کس صحبت مینمود غالب می شد و در شعر و انشا "و حید ایران بود
مشهور این عصر بود حتی ظل السلطان که قاتل احبا بود نزد من شهادت داد که میرزا ورقا اول شخص ایران
بود و در نهایت کامل بعد این میرزا ورقا به عکا آمد با برادرش میرزا حسین علی از راه های دور پیاده آمدند
تا وارد عکا شدند و به شرف لقای مبارک مشرف شد این سفر اول بود بعد جمال مبارک امر فرمودند که برای
تبلیغ سفر به ایران کند و در جمیع شهرها اعلا کلمه الله را بنمود بعد صعود واقع شد بعد از صعود با دو
پسرش میرزا عزیز الله و میرزا روح الله به عکا آمد و مدتی پیش من بودند بعد از عکا من امر کردم که به
ایران بروند و به تبلیغ مشغول گردند لهذا رفتند و در آنجا به اعلا کلمته الله و نشر نجات الله ایام را
میگذرانیدند تا آنکه به زنجان رسیدند در زنجان او را با پسرش روح اله که دوازده ساله بود گرفتند ک و در
زیر زنجیر در آورده در حبس انداختند و با زنجیر به طهران آوردند حبس کردند بعد در حبس خانه طهران
آن دو نفس محترم را به اشد عقوبات شهید کردند این روح الله مادامی که در زیر زنجیر بود زنجیر را بلند
می کرد و می بوسید و می گفت خدایا تو را شکر میکنم در سبیل تو این زنجیر را بر سر من گذاشتند خدایا تویی
قادر و مهربان هر چند طفلم مرا ثابت و مستقیم بر امرت نما باری آن نفوس محترمه را در حبس شهید کردند
و حضرت روح الله در وقت شهادت فریاد می کرد "یا بهاء الله"!! حالا این نفوس محترم دو یادگار برای ما
گذاشتند یکی میرزا عزیز الله خان یکی هم این آقا میرزا ولی الله خان ان میرزا ورقا نفسی بود که مثل

و نظیری نداشت جوهر محبت الله بود در ساحت اقدس مقبول بود لهذا شما ذکر انقطاع و انجذاب آنها بنمایید
علی الخصوص انقطاع آن طفل به چه نوع پر از محبت الله بود به چه سرور و شعف روحانی جانفشانی کرد و
به شهادت کبری فائز شد

Another transcript of this talk has been published in *Khiṭábát-i-Ḥaḍrat-i-'Abdu'l-Bahá*, vol. 2, pp. 107–09 and made available, both as scans and in DOC/PDF typescript, on the "old" Bahá'í Reference Library in *Khiṭábát-i-Ḥaḍrat-i-'Abdu'l-Bahá*, vol. 2, pp. 107–109, both as scans and in DOC/PDF typescript, on the "old" Bahá'í Reference Library:

Page 107: <https://reference.bahai.org/fa/t/ab/KA2/ka2-112.html>

Page 108: <https://reference.bahai.org/fa/t/ab/KA2/ka2-113.html>

Page 109: <https://reference.bahai.org/fa/t/ab/KA2/ka2-114.html>

3. Persian text transcript 2

from *Khiṭábát-i-Ḥaḍrat-i-'Abdu'l-Bahá*, vol. 2, pp. 107–09

ص ۱۰۷

خطابه در بیت مبارک - نیویورک در معرفی میرزا ولی الله خان و رقا ۳۰ می ۱۹۱۲ عصر ۱۳ جمادی الآخر ۱۳۳۰ (1) امروز میخوام آقا میرزا ولی الله خان را بشما معرفی کنم. این جوان پسر آقا میرزا و رقا است میرزا و رقا پسر حاجی ملا مهدی است حاجی ملا مهدی در یزد مؤمن شد صدمات شدیده قبول کرد اذیتها دید چوبها خورد تا این که مجبور بر این شد که از وطن خود خارج شود آمد رو به عگا. در این راه بسیار طولانی که تقریباً چند مقابل از اینجا تا به شیکاگو است به تعب و بلايا گرفتار شد بعضی راه را پیاده و بعضی را سواره رو به عگا آمد و در توی راه وقتی که پیاده می آمد رو به عگا همه را مناجات میخواند گریه و زاری میکرد و بر مظلومیت جمال مبارک ناله و حنون مینمود تا این که به مزرعه رسید نزدیک عگا در آنجا وفات فرمود در نهایت انقطاع در نهایت انجذاب در نهایت توجه در نهایت اشتعال قبر او را من بدست خود ساختم و الآن در

(1) - شرح در بدایع الآثار ج 1 ص 111

ص ۱۰۸

مزرعه است. پسرش آقا میرزا و رقا از بدایت جوانی بلکه از سن طفولیت در این امر داخل شد موق و مؤید بود توجه بملکوت ابهی داشت و در نهایت فصاحت و بلاغت بود زبان او قاطع بود و دلیلش واضح هیچکس نمی توانست مقاومت کند با هر کس صحبت مینمود غالب میشد و در شعر و انشاء وحید ایران بود مشهور این عصر بود حتی ظل السلطان که قاتل احباء بود نزد

من شهادت داد که میرزا ورقاء اوّل شخص ایران بود و در نهایت کامل. بعد این میرزا ورقاء به عگا آمد با برادرش میرزا حسین علی از راه های دور پیاده آمدند تا وارد عگا شدند و بشرف لقای مبارک مشرف شد این سفر اوّل بود. بعد جمال مبارک امر فرمودند که برای تبلیغ سفر بایران کند و در جمیع شهر ها اعلاء کلمة الله را بنمود بعد صعود واقع شد. بعد از صعود با دو پسرش میرزا عزیز الله و میرزا روح الله به عگا آمد و مدتی پیش من بودند بعد از عگا من امر کردم که بایران بروند و به تبلیغ مشغول گردند لهذا رفتند و در آنجا به اعلاء کلمة الله و نشر نفحات الله ایام را می گذرانیدند تا آنکه بزنجان رسیدند. در زنجان او را با پسرش روح الله که دوازده ساله بود گرفتند و در زیر زنجیر در آورده در حبس انداختند و با زنجیر به طهران آوردند حبس کردند بعد در حبس خانه طهران

ص ۱۰۹

آن دو نفس محترم را باشد عقوبات شهید کردند. این روح الله مادامی که در زیر زنجیر بود زنجیر را بلند میکرد میبوسید و میگفت خدایا تو را شکر میکنم در سبیل تو این زنجیر را بر سر من گذاشتند خدایا تویی قادر و مهربان هر چند ظلم مرا ثابت و مستقیم بر امرت نما. باری آن نفوس محترمه را در حبس شهید کردند و حضرت روح الله در وقت شهادت فریاد میکرد یا بهاء الله. حالا آن نفوس محترم دو یادگار برای ما گذاشتند یکی میرزا عزیز الله خان یکی هم این آقا میرزا ولی الله خان آن میرزا ورقا نفسی بود که مثل و نظیری نداشت جوهر محبت الله بود در ساحت اقدس مقبول بود لهذا شما ذکر انقطاع و انجذاب آنها بنمائید علی الخصوص انقطاع آن طفل به چه نوع پر از محبت الله بود به چه سرور و شغف روحانی جانفشانی کرد و بشهادت کبری فائز شد.